

به نام آنکه جان را فکرت آموخت

♦ درس چهاردهم پایه نهم:

پیدای پنهان (پارادوکس)

تحلیلگر: بانوسالاروند

باتشکر از ایشان و تدریس خوبشان

جهان، جمله، فروغ روی حق دان    حق اندر وی ز پیدایی است، پنهان  
(بیت دو جمله)

جهان: مفعول

✓ جمله: صفت از نوع مشترک یا قید همیشه گرفت.

✓ جمله جهان: مفعول

فروغ روی حق: گروه مسندی

دان: فعل نهاد ان محذوف است (تو)

حق: نهاد

اندر: حروف اضافه \_وی متمم

ز: حرف اضافه

پیدایی: متمم (ی) نسبت

پنهان: مسند

مفضل، روزی در نزدیک مزار شریف پیامبر اکرم (ص) نشسته بود که دید شخصی با یکی از دوستانش به آنجا آمده است و در ضمن صحبت هایش وجود خدا و نبوت را رد میکند.

مفضل به شدت به سخنان او اعتراض کرد و آن گمراه، جواب گفت که اگر از شاگردان جعفر بن محمد (ع) هستی، باید بدانی که او زیاد از این، سخنان ما را شنیده و با متانت جواب گفته است؛ لذا تو هم با ما شایسته سخن بگو.

بند 11 جمله است.

دانش زبانی :

نشسته بود: فعل ماضی بعید

مفضل: نهاد

✓ در نزدیک: حرف اضافه

✓ مزار: م الیه

شریف: صفت

✓ در نزدیک مزار شریف: گروه قیدی

پیامبر: مضاف الیه

اکرم: صفت

دید: فعل و نهاد آن محذوف

شخصی با یکی از دوستانش به آنجا آمده است: مفعول برای فعل دید

آمده است: فعل

شخصی: نهاد

با: حرف اضافه، یکی: متمم

از: حرف اضافه دوستانش متمم

به آنجا: متمم قیدی

✓ در ضمن صحبت هایش: گروه قیدی

صحبت هایش: م الیه

وجود خدا و نبوت: مفعول

✓ رد: مسند

✓ می کند: فعل اسنادی

مفضل...: نهاد

به شدت: متمم قیدی

به سخنان متمم\_ او مضاف الیه

✓ اعتراض : مفعول

✓ کرد: فعل ساده

گفت : فعل... که اگر از شاگردان.... مفعول برای فعل گفت

آن گمراه: گروه نهادی

هستی: فعل اسنادی\_ (ی) نهاد اجباری

از شاگردان جعفر بن محمد (ع) متمم در نقش مسند

✓ باید: قید الزام

بدانی: فعل\_ (ی): نهاد اجباری

(که او را زیاد... مفعول برای فعل بدانی)

شنیده است: فعل\_ او نهاد محذوف

سخنان ما: مفعول

زیاد از این : متمم قیدی

با متانت: متمم قیدی

جواب: مفعول\_ گفته است: فعل\_ نهاد محذوف

لذا: حرف الزام

تو: نهاد

هم: حروف تسویه ✓

شایسته: قید

باما: متمم

سخن: مفعول بگو: فعل امر

پاراگراف دوم:

مفضلّ اندوهناک، نزد امام صادق (ع) رفت و ماجرا را برای ایشان گفت.  
امام در پاسخ، حکمت های افرینش را این گونه بیان فرمودند:

ابتدا می کنم ای مفضلّ، به یاد کردن خلقت انسان. پس، عبرت گیر از آن. تفکر کن ای مفضلّ، در همهء اعضای بدن و تدبیر آن ها که هر یک برای هدفی و حاجتی آفریده شده اند؛ دست ها برای کار کردن، پاها برای راه رفتن، چشم ها برای دیدن. همچنین اگر در جمیع اعضا تأمل کنی، میبینی هر یک برای کاری خلق شده اند.

✓ جمله 15

رفت: فعل

مفضل : نهاد

اندوهناک: قید

نزد: حرف اضافه\_ امام صادق(ع): متمم

گفت: فعل\_ نهاد: محذوف

ماجرا: مفعول

برای ایشان: متمم

بیان فرمودند: فعل مرکب

امام: نهاد

در پاسخ: متمم

حکمت های آفرینش: مفعول

این گونه: قید

ابتدا می کنم: فعل مرکب

م..نهاد اجباری

✓ (جمله سه جزئی گذرا به متمم)

به یاد کردن خلقت انسان: متمم

✓ پس: قید

✓ گیر: فعل\_ نهاد محذوف\_ مفعول عبرت

از آن: متمم.. (جمله چهار جزیی گذرا به مفعول و متمم)

تفکر کن: فعل\_ نهاد محذوف (سه جزیی گذرا به متمم)

ای مفضل: ندا و منادا\_ شبه جمله

در همهء اعضای بدن: گروه متممی

همه: صفت مبهم\_ اعضا هسته و متمم\_ بدن: وابسته پسین (مضاف الیه)

تدبیر آنها: عطف به متمم (و در تدبیر آنها)

✓ شده اند: فعل اسنادی

هریک: نهاد

برای هدفی و حاجتی: متمم

✓ آفریده: مسند

دست ها: نهاد

برای کار کردن: متمم - آفریده مسند

شده اند: فعل

پاها: نهاد

برای راه رفتن: متمم

آفریده: مسند\_ شده اند: فعل

چشم ها: نهاد

برای دیدن: متمم

آفریده: مسند\_ شده اند: فعل

✓ هم چنین: قید

اگر: حرف شرط

در جمیع اعضا: متمم\_ جمیع: وابسته پیشین\_ صفت مبهم\_ (اعضاهسته و متمم)

تأمل کنی: فعل مرکب و نهاد (ی اجباری)

✓ می بینی: فعل\_ (ی) نهاد اجباری\_ هریک برای کاری خلق شده

اند\_ مفعول برای فعل می بینی

هریک: نهاد

برای کاری: متمم

خلق: مسند

شده اند: فعل اسنادی\_ ماضی نقلی



## ♦ پاراگراف سوم

مفضل گفت: ای مولای من! گروهی می گویند که اینها کار طبیعت است. حضرت فرمود: پیرس از ایشان که آیا این طبیعت که شما می گوید، علم و قدرت دارد بر این کارها یا نه؟ اگر گویند که علم قدرت دارد، پس به خدا قائل شده اند و او را ((طبیعت)) نام کرده اند؛ زیرا معلوم است که طبیعت را شعور و اراده نیست؛ و اگر گویند که طبیعت را علم اراده نیست، پس معلوم است که این کارها از طبیعت بی شعور، صادر نمی شود.

### جمله 19

□ فرمود: فعل\_ (پیرس.... تمام جمله بعد مفعول برای فعل فرمود)

پیرس: فعل\_ نهاد محذوف..

که: حرف ربط

می گوید: فعل

شما: نهاد

این طبیعت علم و قدرت دارد.. مفعول برای فعل می گوید

این طبیعت: مفعول

دارد: فعل\_ (د) نهاد اجباری

علم و قدرت: مفعول

بر: حرف اضافه\_ این کارها: متمم

یا نه: یا ندارد فعل (حذف به قرینه لفظی)

اگر: حرف شرط

گویند: فعل\_ (ند) نهاد اجباری

علم قدرت\_ مفعول\_ دارد فعل

پس: قید (بنا بر این)

به خدا: متمم

قائل: مسند\_ شده اند: فعل اسنادی

اورا: مفعول\_ طبیعت مسند

نام کرده اند: فعل (نام نهادن).. (جمله چهار جزئی گذرا به مفعول و مسند)

زیرا: حرف تعلیل

معلوم: مسند\_ است\_ فعل اسنادی\_ نهاد محذوف

که: حرف ربط

را: حرف اضافه (برای)

طبیعت: متمم

شعور و اراده: نهاد

نیست: فعل خاص (وجود ندارد)

گویند: فعل\_ (ند نهاد اجباری) (که طبیعت را...مفعول برای گویند

را: تغییر فعل

علم و اراده: مفعول\_ نیست: فعل خاص.. نهاد طبیعت

پس: قید

معلوم: مسند\_ است: فعل اسنادی\_ نهاد محذوف

این کارها: نهاد

از طبیعت بی شعور: گروه متممی

صادر: مسند\_ نمی شود (فعل اسنادی)

گفت ۱

ای مولای من ۲

گروهی می گویند ۳

که اینها کار طبیعت است. ۴

حضرت فرمود: ۵

پرس از ایشان ۶

که ایا این طبیعت که شما میگوید ۷

،علم و قدرت دارد بر این کارها ۸

✓ یا نه ۹

اگر گویند ۱۰

که علم قدرت دارد، ۱۱

پس به خدا قائل شده اند ۱۲

و او را ((طبیعت)) نام کرده اند ۱۳

؛ زیرا معلوم است ۱۴

که طبیعت را شعور و اراده نیست ۱۵

؛ و اگر گویند ۱۶

که طبیعت را علم اراده نیست ۱۷

، پس معلوم است ۱۸

که این کارها از ... صادر نمیشود. ۱۹

♦ پاراگراف چهارم:

ای مفضل! چه کسی دل را در میان سینه قرار داده و پنهان کرده و پیراهنی که پرده ی دل است، بر روی آن پوشانیده و دنده ها را بر بالای آن حافظ گردانیده، با گوشت و پوستی که بر روی دنده ها قرار داده، برای آنکه از خارج، چیزی بر آن وارد نشود که موجب جراحت آن گردد؟ چه کسی شش را با دزنِ رل قرار داده که پیوسته در حرکت است و باز نمی ایستد؟ برای آنکه حرارت در دل جمع نشود که آدمی را تلف کند.

جمله 4

جمله اول

ای: حرف ندا\_ مفضل: ندا

جمله دوم:

قرار داده است: فعل\_ (حذف به قرینه لفظی)

چه کسی: نهاد

دل: مفعول

در میان: حرف اضافه

سینه: متمم

جمله سوم

کرده است: فعل\_ (حذف به قرینه لفظی)

نهاد: محذوف (او)

مفعول: محذوف (آن را)

پنهان: مسند (چهار جزئی گذرا به مسند و مفعول)

جمله چهارم

است: فعل اسنادی

پیراهنی: نهاد

که: حرف ربط

پرده ی دل: گروه مسندی\_ (پرده هسته و مسند\_ دل مضاف الیه)

جمله پنجم: پوشانیده است: فعل\_ نهاد (محذوف)

بر روی: حرف اضافه\_ آن: متمم

جمله ششم: گردانیده است: فعل اسنادی (حذف به قرینه لفظی) نهاد

محذوف

حافظ: مسند

بر بالای: حرف اضافه

آن: متمم

✓ مفعول در جمله اول محذوف است، آن را، جمله چهار جزئی گذرا

به مسند و مفعول

جمله هفتم

قرار داده است: فعل\_ نهاد محذوف

با: حرف اضافه\_ گوشت و پوستی: متمم

که: حرف ربط

بر روی: حرف اضافه

دنده ها: متمم

جمله هشتم

نشود: فعل اسنادی

وارد: مسند

چیزی: نهاد

بر آن: متمم

از خارج: متمم قیدی

بر آي: حرف اضافه

آن: متمم

که: حرف ربط

جمله نهم:

گردد: فعل اسنادی\_ نهاد محذوف

موجب جراحت آن: متمم در نقش مسند(موجب: حرف اضافه)

جمله دهم :

قرار داده است: فعل ماضی نقلی

چه کسی: نهاد

شش: مفعول

بادزن: مسند\_ دل: مضاف الیه\_ جمله 4 جزئی گذرا به مسند و مفعول

جمله یازدهم

است: فعل اسنادی\_ نهاد محذوف

در حرکت: متمم در نقش مسند

که: حرف ربط



پیوسته: قید

جمله دوازدهم : نمی ایستد: فعل\_ نهاد اجباری (د)

باز: قید

جمله سیزدهم : نشود: فعل اسنادی

حرارات: نهاد

در دل: متمم

جمع: مسند

جمله چهاردهم

کند: فعل\_ نهاد اجباری

آدمی: مفعول

تلف: مسند\_ جمله 4 جزئی گذرا به مفعول و مسند

♦ پاراگراف پنجم

ای مفضل! اکنون تامل کن در قوه ها و فواید آنها که حق تعالی در وجود انسان قرار داده است. اگر از این قوه ها حافظه را نمی داشت، چگونه بود حال او و چه خلل ها داخل می شد در امور و زندگانی و کارهای او! زیرا در خاطرش نمی ماند که از او چه در نزد مردم است و از مردم چه در نزد اوست؛ چه داده است و چه گرفته است

و در خاطرش نبود آنچه را دیده و آنچه را شنیده و آنچه گفته و آنچه به او گفته اند و به یاد نداشت که چه کسی به او نیکی کرده و چه کسی به او بدی کرده است و چه چیز نفع دارد او را و چه چیز ضرر دارد .

جمله...21

جمله اول

ای: حرف ندا\_ مفضل منادا

جمله دو

تامل کن: فعل امر و نهاد آن تو محذوف

اکنون: قید

در قوه ها و فواید آنها:

گروه متمی (قوه و فواید هسته و متمم\_ها: وابسته پسین\_ آن ها: وابسته پسین و مضاف الیه)

جمله سوم:

قرار داده است: فعل: ماضی نقلی

حق تعالی: گروه نهادی (حق هسته و نهاد\_ تعالی صفت و وابسته پسین)

در وجود: متمم

مفعول در جمله حذف شده است\_ جمله سه جزئی گذرا به مفعول (آن)؟

جمله چهار

نمی داشت: فعل\_ نهاد محذوف

حافظه: مفعول

اگر: حرف شرط

از این قوه ها: گروه متممی

جمله پنج

بود: فعل اسنادی

چگونه: مسند

حال او: گروه نهادی

جمله شش

می شد: فعل اسنادی

داخل: مسند

چه خلل ها: گروه نهادی

در امور و زندگانی و کارهای او: گروه متممی\_ امور و زندگانی و کار

هسته متمم\_ او: مضاف الیه

جمله هفت

نمی ماند: فعل\_ نهاد(محدوف) (آن)

در خاطرش: متمم

جمله هشت

است: فعل خاص (وجود دارد)

چه: نهاد\_ ضمیر پرسشی

که: حرف ربط

از او: متمم

در نزد: حرف اضافه

مردم: متمم

جمله نهم

است: فعل خاص (وجود دارد)

چه: نهاد

از مردم: متمم

نزد او: متمم

جمله ده

داده است: فعل ماضی نقلی\_ نهاد محذوف

چه: ضمیر پرسشی\_ مفعول

جمله یازده

گرفته است: فعل\_ نهاد محذوف

چه: ضمیر پرسشی\_ مفعول

جمله دوازده

نبود: فعل خاص (وجود نداشت)\_ نهاد (محذوف) (آن)

در خاطرش: گروه متممی (خاطره هسته و متمم\_ مثل: مضاف الیه\_ وابسته  
پسین

آنچه را دیده\_ و آنچه را شنیده\_ و آنچه را به او گفته اند: مفعول برای  
فعل نبود

جمله سیزده

دیده است: فعل حذف به قرینه لفظی\_ نهاد محذوف

آنچه را: مفعول\_ آنچه: ضمیر پرسشی

جمله چهارده

شنیده است: فعل\_ حذف به قرینه لفظی\_ نهاد محذوف

انچه را:مفعول

جمله پانزده

گفته است:فعل\_ حذف به قرینه لفظی\_ نهاد محذوف

آنچه:مفعول

جمله شانزده

گفته اند:فعل\_(ند)نهاد اجباری

به او:متمم\_(مفعول آن چه را حذف شده است)

جمله هفده

به یاد نداشت:فعل مرکب پیشوندی(نهاد حذف شده)

چه کسی به او نیکی کرده است:مفعول برای فعل به یاد نداشت

جمله هجده

کرده است:فعل

چه کسی:نهاد

نیکی:مفعول

به او: متمم

جمله نوزدهم

کرده است: فعل

چه کسی: نهاد

بدی: مفعول به او: متمم

جمله بیست

دارد: فعل

چه چیز: نهاد

نفع: مفعول

او: متمم

را: برای حرف اضافه

جمله بیست و یک

دارد: فعل

چه چیز: نهاد

ضرر: مفعول

## ◆ پاراگراف ششم

و نعمت و فراموشی در آدمی، اگر تامل کنی، عظیم تر است از نعمت یادآوری. اگر فراموشی در آدمی نبود، هیچ کس از مصیبتی آرامش نمیافت کینه ی هیچ کس از سینه اش بیرون نمی شد و از هیچ یک از نعمت های دنیا بهره مند نمی شد؛ برای آنکه آسیب هایی که بر او وارد شده، همیشه در برابر او بود و امید نداشت که شخصی که دشمن اوست، از احوال او غافل گردد؛ یا حسودی، لحظه ای از فکر او بپردازد. پس نمیبینی که خداوند حکیم حافظه و فراموشی را در آدمی قرار داده و هر دو ضد یکدیگرند؟ در هر یک مصلحتی هست که وصف نمی توان کرد.

✓ جمله 17

جمله اول

تامل کنی: فعل\_ (ی) نهاد اجباری

و در نعمت فراموشی: گروه متممی (نعمت هسته و متمم\_ فراموشی صفت نسبی وابسته پسین)

اگر: حرف شرط

جمله دوم



است: فعل اسنادی\_ نهاد محذوف

عظیم تر: مسند

از نعمت یاد آوری: گروه متممی

جمله سوم

نبود: فعل خاص

فراموشی: نهاد

در آدمی: متمم\_ (ی) در آدمی وحدت است؟

اگر: حرف شرط

جمله چهارم

نمی یافت: فعل

هیچ کس: نهاد

آرامش: مسند

از مصیبتی: متمم ((ی) در مصیبتی وحدت است یک مصیبت)؟

جمله پنجم

نمیشد: فعل خاص\_ (نمی رفت)

کینه هیچ کس: گروه نهادی\_ (کینه نهاد و هسته\_ هیچ کس ضمیر مبهم و مضاف الیه)

از: حرف اضافه

سینه اش: سینه مضاف الیه\_ (ش) وابسته وابسته مضاف الیه

بیرون: قید

جمله ششم

نمی شد: فعل اسنادی\_ نهاد او محذوف

بهره مند: مسند

از هیچ یک: متمم\_ (هیچ یک ضمیر مبهم)

از نعمت های دنیا: گروه متممی (نعمت هسته و متمم\_ ها: وابسته

پسین\_ دنیا: مضاف الیه و وابسته پسین)

جمله هفت

شده است: فعل اسنادی\_ (است حذف به قرینه لفظی)

وارد: مسند

آسیب های: نهاد

که: حرف ربط

بر او: متمم

جمله هشت

بود: فعل خاص وجود داشت\_ نهاد محذوف آن

در برابر او: متمم در نقش مسند(در برابر: حرف اضافه ..او: متمم)

جمله نهم

نداشت: فعل\_ نهاد او محذوف

امید: مفعول

جمله ده

است: فعل

شخصی: نهاد

دشمن او: گروه مسندی

که: حرف ربط

جمله یازده

گردد:فعل اسنادی\_ نهاد او محذوف

غافل\_ مسند

از احوال او: گروه متممی

جمله دوازدهم

پیردازد:فعل

حسودی:نهاد

از فکر او: گروه متممی

یا حرف عطف

لحظه ای:قید زمان

جمله سیزده

نمی بینی:فعل(ی)نهاد اجباری

✓ پس:قید بنابراین

جمله چهاردهم

قرار داده است: فعل

خداوند حکیم: گروه نهادی

حافظه و فراموشی: مفعول

در آدمی: گروه متممی

جمله پانزدهم

ند: (هستند) فعل

هر دو: نهاد

ضد یکدیگر: مسند

جمله شانزدهم

هست: فعل خاص

مصلحتی: نهاد

در هر یک: متمم\_هر یک ضمیر مبهم

جمله هفدهم

✓ نمی توان کرد: فعل نهاد محذوف

وصف: مسند

آن: مفعول که محذوف است.

جمله 4 جزئی گذرا به مفعول و مسند

◆ □ پاراگراف هفتم

ای مفضل، درباره آن صفتی که از میان سایر حیوانات، ویژه ی انسان است، تفکر کن که آن ((حیا)) است. اگر حیا نمی بود، هیچ کس مهمانداری نمی کرد و وفا به وعده ها نمی نمود و نیاز های مردم را بر نمی آورد؛ به کسی نیکی نمی کرد و از بدی ها دوری نمی کرد؛ حتی بسیاری از امور را مردم برای حیا به عمل می آورند؛ زیرا برخی از مردم اگر از یکدیگر شرم نمی کردند، حق پدر و مادر را نیز به جا نمی آوردند و صله ی رحم و احسان به خویشان نمی کردند و امانت های مردم را پس نمی دادند و ترک معاصی نمی کردند.

جمله 16

جمله اول

ای مفضل: ندا و منادا

جمله دوم

است: فعل اسنادی (نهاد محذوف آن)

ویژه انسان: گروه مسندی

جمله سوم

تفکر کن: فعل نهاد تو محذوف

درباره: حرف اضافه

آن صفتی: متمم

که: حرف ربط

از میان: حرف اضافه \_ سایر حیوانات: گروه متممی \_ سایر: صفت مبهم

حیوانات: هسته و متمم

جمله چهارم

است: فعل اسنادی

حیا: مسند

آن: نهاد

جمله پنجم

نمی بود: فعل خاص

حیا: نهاد

اگر: حرف شرط

جمله ششم

نمی کرد: فعل

مهمانداری: مفعول

هیچ کس: نهاد

جمله هفتم

نمی نمود: فعل (نهاد محذوف)

وفا: مفعول

به وعده ها: متمم

جمله هشت

بر نمی آورد: فعل (نهاد محذوف)



نیاز های:مفعول

مردم:مضاف الیه

جمله نهم

نمی کرد:فعل(نهاد محذوف)

نیکی:مفعول

به کسی:متمم

جمله دهم

✓ دوری نمی کرد:فعل مرکب (نهاد محذوف)

از بدی ها:متمم

جمله یازدهم

به عمل می آورند:فعل

مردم:نهاد

بسیاری از:قید

امور را:مفعول

برای:حرف اضافه

حیا: متمم

جمله دوازدهم

شرم نمی کرد: فعل

برخی از مردم: نهاد

اگر: حرف شرط

از یکدیگر: متمم \_ یکدیگر ضمیر مبهم

جمله سیزدهم

به جا نمی آورد: فعل (ند نهاد اجباری)

حق: مفعول

پدر و مادر: مضاف الیه

نیز: قید

جمله چهاردهم

نمی کردند: فعل (ند نهاد اجباری)

صله رحم و احسان: مفعول

به خودشان: متمم

جمله پانزدهم

پس نمی دادند: فعل (ند نهاد اجباری)

امانت های: مفعول

مردم: مضاف الیه

جمله شانزدهم

ترک نمی کردند: فعل (ند نهاد اجباری)

معاصی: مفعول

♦ پاراگراف هشتم

پس، داده است خداوند علیم به آدمی آنچه صلاح دین و دنیای او در آنهاست و منع کرده است از آدمی، دانستن امری چند را که در شان و طاقت او نیست دانستن آنها؛ مانند انور آینده و آنچه در دل های مردم است و مانند اینها.

جمله ۱۵

داده است: فعل ماضی نقلی

خداوند علیم: گروه نهادی

آنچه: ضمیر پرشی در نقش مفعول

به آدمی: متمم

جمله دوم

است: فعل خاص

صلاح دین و دنیای او: گروه نهادی

صلاح هسته و نهاد

دین: وابسته پسین و مضاف الیه\_ دنیا عطف به وابسته و مضاف

الیه\_ (او) وابسته و مضاف الیه

در آنها: متمم

جمله سوم

منع کرده است: فعل\_ نهاد\_ محذوف

از آدمی: متمم

دانستن امری چند را: مفعول

جمله چهارم

نیست: فعل اسنادی

دانستن آنها: گروه نهادی

که: حرف ربط

درشان و طاقت او: گروه متممی در نقش مسند

مانند: حرف اضافه\_ امور آینده: گروه متممی\_ امور هسته و متمم و

آینده: صفت

جمله پنجم

است: فعل خاص

آنچه: نهاد

در دل های مردم: گروه متممی

جمله ششم

فعل است: که به قرینه لفظی حذف شده است

نهاد: آن و محذوف است

مانند اینها: متمم در نقش مسند

◆ □ پاراگراف نهم

تا ممل کن ای مفضل، در مصلحت پنهان کردن عمر هر کس از او، زیرا که  
اگر مقدار عمر خود را بداند، اگر عمرش کوتاه باشد، زندگی بر او ناگوار  
خواهد بود و اگر بداند که عمرش دراز خواهد بود، امید بقا خواهد  
داشت.

## جمله اول

تأمل کن: فعل و نهاد آن محذوف است (گذرا به متمم ۳ جزئی)

در مصلحت پنهان کردن عمر هر کس از او: متمم

در: حرف اضافه مصلحت هسته و متمم

✓ پنهان کردن: وابسته پسین و مضاف الیه

عمر: وابسته وابسته و مضاف الیه

هر کس: وابسته وابسته و مضاف الیه (ضمیر مبهم)

از او: متمم

جمله دوم

ای مفضل: شبه جمله\_ ندا و منادا

جمله سوم

بداند: فعل (د) نهاد اجباری

مقدار عمر خود را: گروه مفعولی

زیرا که: حرف تعلیل

اگر: حرف شرط

جمله چهارم

باشد: فعل اسنادی

کوتاه: مسند

عمرش: گروه نهادی\_ عمر هسته و نهاد\_ (ش) مضاف الیه وابسته پسین

اگر: حرف شرط

جمله پنجم

خواهد بود: فعل

ناگوار: مسند

زندگی: نهاد

بر او: متمم

جمله ششم

بداند: فعل و نهاد (د) اجباری

اگر: حرف شرط

مفعول: جمله بعد (که عمرش دراز خواهد بود)

جمله هفتم

خواهد بود: فعل

عمرش: نهاد

دراز: مسند

جمله هشتم

خواهد داشت: فعل\_ او نهاد محذوف

امید بقا: گروه مفعولی\_ امید هسته و مفعول\_ بقا: وابسته پسین و مضاف الیه.

♦ پاراگراف دهم

و بدان ای مفضل! که نیاز اصلی آدمی به زندگانی، نان و آب است. پس نظر کن که چگونه تدبیر کرده است در این دو چیز؛ زیرا که چون آدمی را احتیاج به آب، شدید تر است از احتیاج به نان، بنا بر آنکه صبر او بر گرسنگی زیاده است از صبر بر تشنگی، و احتیاجش به آب بیشتر است از احتیاج به نان؛ لذا آب را فراوان گردانیده است.

جمله نهم

جمله اول

بدان: فعل نهاد محذوف

که نیاز آدمی به زندگانی.... مفعول برای فعل بدان



جمله دوم

ای مفضل: ندا و منادا

جمله سوم

است: فعل اسنادی

نیاز اصلی آدمی: گروه مسندی ( نیاز هسته و مسند اصلی وابسته و صفت  
ادمی وابسته و وابسته و صفت)

نان و آب: نهاد

به زندگانی: متمم

که: حرف ربط

جمله چهارم

نظر کن: فعل\_ نهاد محذوف

پس: قید

که: حرف ربط

جمله پنجم

✓ تدبیر : مفعول

✓ کرده است: فعل و نهاد محذوف

چگونه: قید

در این دو چیز: گروه متممی\_ (جمله سه جزئی گذرا به متمم)

چیز: هسته و متمم\_ این وابسته پیشین صفت اشاره\_ دو وابسته پیشین\_ صفت

شمارشی

جمله شش

است: فعل اسنادی

احتیاج: نهاد

شدید تر: مسند

به آب: متمم

را: برای حرف اضافه

آدمی: متمم

چون: حرف ربط\_ زیرا که\_ حرف تعلیل

از احتیاج: متمم

به نان: متمم

جمله هفت

است: فعل اسنادی

صبر او: گروه نهادی

زیاده: مسند

بنابر: حرف اضافه

آن: متمم

که: حرف ربط

بر گرسنگی: متمم

جمله هشت

است: فعل

احتیاجش: گروه نهادی

به آب: متمم

شدید تر: مسند

از احتیاج: متمم

به نان: متمم

جمله نهم

✓ لذا: بنابر این: قید

گردانیده است: فعل اسنادی\_ نهاد محذوف

فراوان:مسند

آب:مفعول (4جزئی گذرا به مفعول و مسند)

◆□ پاراگراف یازدهم

و اگر آدمی را هرگز دردی نمی رسید، به چه چیز ترک می کرد گناهان  
را و به چه چیز تواضع می کرد برای خدا و تضرع می کرد نزد او؟ و به  
چه چیز مهربانی می کرد به مردم و صدقات می نمود به مساکین؟ نمی  
بینی کسی را که به دردی دچار شد، خضوع می کند و به درگاه خدا  
روی می آورد و طلب عافیت می کند و دست می گشاید به دادن  
صدقه؟ پس نمی بینی که حکیم علیم در هر امری، آنچه به عمل  
آورده، همه موافق حکمت است و راه خطا در آن نیست؟

جمله 6

جمله اول

نمی رسید:فعل

دردی:نهاد

را:حرف اضافه \_ آدمی متمم

هرگز:قید تاکید

اگر:حرف شرط

جمله دوم

ترك مي كرد: فعل نهاد محذوف

گناهان را: مفعول

چه چيز: ضمير پرسشي و متمم

جمله سوم

تواضع مي كرد: فعل نهاد و محذوف

براي حرف اضافه خدا متمم

جمله چهارم

تضرع مي كرد: فعل مركب و نهاد محذوف

نزد: حرف اضافه او: متمم

جمله پنجم

مي كرد: فعل نهاد محذوف

مهرباني: مفعول

به چه چيز: متمم

به مردم: متمم

جمله ششم

می نمود: فعل نهاد محذوف

صدقات: مفعول

به مساکین: متمم

جمله هفتم

نمیبینی: فعل (ی) نهاد اجباری

(کسی را که به دردی دچار شد) مفعول نمی بینی

جمله هشتم

شد: فعل اسنادی \_ نهاد محذوف

دچار: مسند

به دردی: متمم

که: حرف ربط

جمله نهم

خضوع می کند: فعل \_ نهاد (د) اجباری

جمله دهم

روی می آورند: فعل مرکب

نهاد: محذوف است

به درگاه خدا: گروه متممی\_ درگاه هسته متمم\_ خدا: وابسته پسین\_ مضاف  
الیه

جمله یازدهم

طلب می کند: فعل\_ نهاد(د) اجباری

عاقبت: مفعول

جمله دوازدهم

می گشاید: فعل نهاد(د) اجباری

دست: مفعول

به دادن صدقه: گروه متممی(دادن هسته و متمم\_ صدقه مضاف الیه)

جمله سیزدهم

نمی بینی: فعل\_ نهاد(ی) اجباری

که خداوند حکیم که در هر امری... مفعول

پس: قید

جمله چهاردهم

به عمل آورده است: فعل مرکب پیش وندی

حکیم علیم: نهاد(حکیم هسته و نهاد علیم صفت)

در هر امری: گروه متممی\_هر:وابسته و صفت مبهم امر: متمم(ی)نکره

جمله پانزدهم

است:فعل اسنادی

موافق حکمت:گروه مسندی\_موافق هسته و مسند حکمت مضاف الیه

همه:ضمیر مبهم و نهاد

جمله شانزدهم

نیست:فعل خاص

راه خطا:گروه نهادی\_راه:نهاد و هسته\_خطا صفت

در آن:متمم

♦پاراگراف دوازده

مفضل گفت:چون سخن بدینجا رسید،مولای من فرمود:برو، آنگاه به نماز ایستاد.پس من شاد و خوشحال برگشتم به آنچه از معرفت مرا حاصل شد و خدا را حمد کردم.

جمله ۳۰

جمله اول

گفت:فعل

مفضل:نهاد



چون سخن بدینجا رسید:مفعول برای فعل گفت

جمله دوم

رسید:فعل

سخن:نهاد

به این جا:متمم قیدی(این صفت وابسته پیشین جا متمم)

چون:حرف ربط

جمله سوم

فرمود:فعل

مولای من:گروه نهادی(مولا هسته ونهاد من وابسته پسین ومضاف الیه )

برو:مفعول برای فرمود

جمله چهارم

برو:فعل نهاد تو محذوف

جمله پنجم

ایستاد:فعل

خود:نهاد

آنگاه:قید زمان

به نماز: متمم

جمله ششم

بر گشتم: فعل

من: نهاد

شاد و خوشحال: قید حالت

جمله هفت

شد: فعل اسنادی

حاصل: مسند

آنچه: نهاد

از معرفت: متمم

جمله هشت

حمد کردم: فعل (م نهاد اجباری)

خدا را: مفعول

تحلیلگر: خانم ناهید سالاروند ✓